موضوع: مراجعه 50

بیان یک نکته اخلاقی: درباره نماز شب و مراقبه

از مجموع آیات قرآن کریم و روایات معصومین (ع) به دست می آید که مقطع زمانی سحر، موقعیت خاصی برای نزول رحمت های الهی است. در این موقعیت زمینه خیلی خوبی برای کسب این فیوضات است. خدای متعال به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى‏ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً»[[1]](#footnote-1): و پاسى از شب را زنده بدار، تا براى تو [به منزله‏] نافله‏اى باشد، اميد كه پروردگارت تو را به مقامى ستوده برساند. آیت الله انصاری می فرمود: دو نفر از گریه شب به مقاماتی رسیدند: یکی امام راحل و دیگری شهید مطهری بود. درباره حضرت امام راحل گفته اند آن قدر گریه ایشان زیاد بود که دیگر دستمال کاغذی جواب نمی داد و برای ایشان حوله می آودند. شهید مطهری هم همین گونه بود. مقام معظم رهبری نقل می کنند وقتی شهید مطهری به مشهد می آمدند در منزل ما می ماندند. شب هنگام که میان اتاق ایشان و ما یک در فاصله بود، ما از گریه شب ایشان در دل شب بیدار شدیم. مرحوم منتظری هم که هم حجره شهید مطهری بود می گوید: آن زمان آب نبود و شهید مطهری سحرها برای آوردن آب به سر رودخانه می رفتند. ایشان برای من هم آب می آورند. یک وقت در خواب دیدم عثمان بن حنیف از صحابی پیامبر اکرم (ص) برای من آب آورده است. وقتی از خواب برخواستم دیدم شهید مطهری برایم آب آورده و مرا بیدار می کند. وی می گوید: شهید مطهری یقینا مقامش از عثمان بن حنیف کمتر نبود.

علمای اهل اخلاق برای بهره برداری بهتر از شب گفته اند راه آن این است که از ابتدای صبح، فرد باید مراقبه داشته باشد. هر چقدر واردات فرد خوب باشد، صادرات او نیز به همان میزان خوب خواهد بود. روشن است که توجه به همه این ریزه کاری ها دشوار و سخت است. باید از اولیای الهی و خصوصا حضرت صاحب العصر (عج) بخواهیم که بتوانیم از اوقات شب استفاده کنیم. شب و سحرگاه گوهر گرانبهایی است که قیمت ندارد.

در یکی از داستان های آموزنده از قول آیت الله حق شناس نقل شده است که وی مدتی فکر می کرد مراقبه چیست و حقیقت آن کدام است؟ می گوید: یک وقت شب هنگام در عالم خواب دیدم باران می بارد و من غرق تماشای آن هستم. ناگهان یک لحظه احساس کرد کسی کنارم نشست. وقتی به او توجه کرد و دوباره صورتم را برگرداندم دیدم باران قطع شده است. فهمیدم غفلت باعث محرومیت از رحمت های الهی می شود.

وجه دوازده نفر بودن ائمه اطهار (ع) و مصادیق آن در کلام صاحب مطالب السئول و کشف الغمه

مرحوم اربلی صاحب «کشف الغمه فی معرفت الائمه (ع)» است. ایشان در این کتاب از کتاب «مطالب السئول» محمد بن طلحه شافعی زیاد استفاده کرده و به آن ارجاع می دهد. ویژگی کتاب کشف الغمه این است که هم رویات شیعه و هم اهل سنت را نقل می کند، مضافا بر اینکه یک کتاب صرفا تاریخی نیست، بلکه مباحث کلامی و استدلالی نیز در آن آمده است. این کتاب بعد از کتاب الارشاد شیخ مفید در این زمینه کتاب خیلی مفیدی است .

ایشان در مقدمه کتاب درباره محمد بن طلحه می گوید: او به مقام دنیا بی توجه بود و وی با علوم غریبه هم آشنا بوده است. سپس می گوید:

«و قيل في العترة زيادة على ما ذكرنا ما نقلته من مطالب السئول في مناقب آل الرسول تصنيف الشيخ العالم كمال الدين محمد بن طلحة و كان شيخا مشهورا و فاضلا مذكورا أظنه مات ره في سنة أربع و خمسين و ستمائة و حاله في ترفعه و زهده و تركه وزارة الشام و انقطاعه و رفضه الدنيا حال معلومة قرب العهد بها و في انقطاعه عمل هذا الكتاب و كتاب الدائرة و كان شافعي المذهب من أعيانهم و رؤسائهم قال العترة هي العشيرة و قيل هي الذرية و قد وجد الأمران فيهم ع فإنهم عشيرته و ذريته»[[2]](#footnote-2): و مؤلف ميفرمايد كه: زياده از اين در باب عترت گفته شده بر آنچه ما ذكر كرديم آن را از مطالب السؤول في مناقب آل الرسول كه تصنيف شيخ عالم كمال الدين محمد بن طلحه است جزاه اللَّه خيرا، و او شيخى است مشهور و فاضلى است مذكور گمان من آنست كه وفات كرد رحمه اللَّه در سنه أربع و خمسين و ستمائة و ترفع حال و زهد او و ترك كردن وزارت شام را و انقطاع او از دنيا و انزواى او از برايا مشهور و معلوم است و عهد او قريب بوده و در حال انقطاع و انزوا اين كتاب را تصنيف كرده با كتاب دائره، و او از رؤسا و اعيان شافعيان بود گفته است كه: عترت عشيره است، و بعضى گفته‏اند كه ذريت و اين هر دو در آل رسول يافت مى‏شود عليهم السلام، اما عترت بواسطه آنكه عترت از اهل نزديكترند و ايشان همچنين‏اند، و أما ذريت بسبب آنكه اولاد بنت رسول‏اند.

اربلی سپس مطالبی را از محمد بن طلحه در مورد چرایی دوازده بودن تعدد ائمه اطهار (ع) از کتاب مطالب السئول نقل و سپس نقد می کند.

«أما ثبوت الإمامة لكل واحد منهم فإنه حصل ذلك بالنص من علي لابنه الحسن ع و منه لأخيه الحسين و منه لابنه علي ع و هلم جرا إلى الخلف الحجة ع كما سيأتي.

و أما انحصارهم في هذا العدد المخصوص فقد قال العلماء فمنهم من طول فأفرط إفراط المليم و منهم من قلل فقصر فزال عن السنن القويم و كل واحد من ذوي الإفراط و التفريط قد اعتلق بطرف ذميم و الهداية إلى الطريقة الوسطى حسنة و لا يلقاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ و ها أنا ذاكر في ذلك ما أظنه أحسن نتائج الفطن و أعده من محاسن الأفكار الجارية لاستخراج جواهر الخواطر في سنن السنن و الأقدار و إن كانت فاطمة كثيرة من الفطن عن إدراك الحكم في السر و العلن فإنها والدة لقرائح أهل التوفيق و التأييد و من نتاجها كل حسين و حسن و تلخيص ذلك من وجوه»: ثبوت امامت هر يك از ايشان بنص امير المؤمنين است (ع) مر پسر خود را امام حسن، و از او به برادر خود امام حسين، و از او به پسر خود على بن الحسين همچنين تا صاحب الزمان صلوات اللَّه عليهم. و اما انحصار ايشان در اين عدد مخصوص پس هر كس از علما چيزى گفته‏اند بعضى بجانب افراط ميل كرده‏اند و بعضى ديگر بطرف تفريط فرود آورده‏اند و طريق وسطى حسن است.

و من ذكر ميكنم آنچه احسن است از نتائج فطن و ابين است از محاسن افكار در سرو علن و ملخص‏ آن مذكور ميگردد بر چند وجه.

«(الوجه الأول) ذكر فيه شيئا مما يتعلق بالحروف و العدد فقال إن الإيمان و الإسلام مبني على كلمتي لا إله إلا الله محمد رسول الله و كل واحد من هذين الأصلين اثنا عشر حرفا و الإمامة فرع الإيمان فيجب أن يكون القائم بها اثني عشر إماما»: وجه اول آنچه متعلق بحروف و عدد است، و اين آنست كه ايمان و اسلام مبتنى بر دو كلمه لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه است و هر يك از اين دو اصل دوازده حرف است، و امامت فرع ايمان است پس واجب است كه قائم بامامت دوازده امام باشند.

«(الوجه الثاني) أن الله أنزل في كتابه العزيز وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيل‏ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً «1» فجعل عدة القائمين بذلك الأمر اثني عشر فتكون عدة أئمة القائمين بهذا كذلك‏. وَ لَمَّا بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْأَنْصَارَ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ قَالَ أَخْرِجُوا لِي مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً كَنُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ‏. فصار ذلك طريقا متبعا و عددا مطلوبا»: وجه دوم آنكه حق سبحانه و تعالى در قرآن مجيد فرموده كه وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً پس عددى كه حقتعالى تعيين فرموده از جهت نقبا و ائمه دوازده است پس آنها كه اين امر قائم بايشان باشد بايد كه دوازده باشند، در ليلة العقبه كه انصار بيعت كردند آن حضرت فرمود كه اخراج كنيد دوازده نقيب را در ميان خود از براى من بعدد نقباى بنى اسرائيل پس اين طريق گشت متبع مرغوب و عددى مرتفع مطلوب.

«(الوجه الثالث) قال الله تعالى وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى‏ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْباطاً «2» فجعل الأسباط الهداة إلى الحق بهذه العدة فتكون الأئمة كذلك»: وجه سيم آنكه حقتعالى فرمود كه وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى‏ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْباطاً پس گردانيد اسباط كه هداة جانب حق‏اند باين عدد پس ائمه كه هاديان طريق‏اند بايد كه باين عدد باشند.

«(الوجه الرابع) أن مصالح العالم في تصرفاتهم لما كانت في حصولها مفتقرة إلى الزمان و كان عبارة عن الليل و النهار و كل واحد منهما حال الاعتدال مركب من اثنتي عشرة ساعة و كانت مصالح العالم مفتقرة إلى الأئمة ع و إرشادها فجعلت عدتهم كذلك»: وجه چهارم آنكه مصالح متصرفه عالم حصول آن محتاج بزمان است، و زمان عبارت از ليل و نهار است، و هر يك از اينها در حال اعتدال مشتمل است بر دوازده ساعت و قيام مصالح عالم محتاج بائمه است كه هدايت كنند و ارشاد نمايند پس عدد ايشان را موافق آن گردانيد.

«(الوجه الخامس) قال و هو وجه صباحته واضحة و أنواره لائحة و تقريره أن نور الإمامة يهدي القلوب و العقول إلى سلوك طريق الحق كما يهدي نور الشمس و القمر أبصار الخلائق إلى سلوك الطرق و لما كان محل هذين النورين الهاديين للأبصار البروج الاثنا عشر فمحل النور الثاني الهادي للبصائر و هو نور الإمامة الأئمة الاثني عشر»: وجه پنجم آنكه صباحت اين وجه واضح است. و فسحت انوار او لايح است. و تقرير او بر اين وجه است كه: نور امامت هادى قلوب و عقولست بسلوك طريق حق همچنان كه نور شمس و قمر دليل ابصار خلائق‏اند بسلوك طرق، و چون محل اين دو نور از براى ابصار بروج اثنى عشر است، پس همچنين محل نور ثانى كه هادى بصائر است نور ائمه اثنا عشر است.

«(الوجه السادس) و هو من جميع الوجوه أولاها مساقا و أجلاها إشراقا و أحلاها مذاقا و أعلاها في ذرى الحكم طباقا و تقريره‏

أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ الْأَئِمَّةَ مِنْ‏ قُرَيْشٍ‏. فحصرها فيهم فلا تكون في غيرهم‏ . وَ قَالَ ص قَدِّمُوا قُرَيْشاً وَ لَا تَتَقَدَّمُوهَا »: وجه ششم آنكه اين وجه از جميع وجوه اولى است از روى مساق و أحلى است از روى مذاق. و أجلى است از روى اشراق، و أعلى است بر صاحب فطنت از روى طباق.

«و قال النسابون كل من ولده النضر بن كنانة قرشي و بين النضر و بين النبي ص اثنا عشر أبا فإذا جعلنا النبي ص مركزا كان متصاعدا في درجة الآباء إلى النضر و منحدرا في الأبناء إلى المهدي ع لما ثبت من أن الخطوط الخارجة من المركز إلى المحيط متساوية فانظر بعين الاعتبار إلى أدوار الأقدار كيف جرت بإظهار هذه الأسرار من حجب الأستار بأنوار مشكاة الأفكار و في هذا المقدار غنية و بلاغ لذوي الاستبصار هذا آخر كلام كمال الدين ملخصا»: و تقرير آن بر اين نهج است كه پيغمبر (ص) فرمود كه: أئمه از قريش‏اند و در ايشان حصر فرموده، پس غير ايشان وجود نگيرد و فرموده است كه: مقدم داريد قريش را و بر ايشان تقدم مجوئيد، و نسابه آورده‏اند كه هر كه ولد نضر بن كنانه است او قرشى است، و ميانه نضر و پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله دوازده أب است هر گاه ما آن حضرت را مركز دائره شرف سازيم آنچه متصاعد گردد در درجه آباء به نضر متصل مى‏گردد، و آنچه منحدر بود در درجه أبناء بمهدى منتهى مى‏شود، پس چون بثبوت رسيده كه خطوط خارجه از مركز بمحيط متساوى‏اند پس نظر كن بعين اعتبار بادوار أقدار باظهار اين أسرار از حجب أستار بأنوار مشكاة أفكار كه چگونه جريان يافت، و اين مقدار كافيست از براى ذوى الابصار، «و اين آخر كلام ابن طلحه است».

مرحوم اربلی در نقد می فرماید:

آنچه او فرموده دليل معول عليه نيست در اثبات مطلوب، و حجت قاطعه نيست كسى كه خواهد اظهار حق را از استار غيوب، و دفع نميكند نزاع كسى كه جرى است در خلاف و شقاق بر اسلوب، زيرا كه او مستند شده باستخراج آنچه در خواطر و اذهان است از مطابقه عدد بعددى، و كجا اين معنى است از برهان كه اگر قائل گويد كه هر يك از آسمان و زمين و كواكب متحيره و ايام و بحار و أقاليم هفت هفت است پس واجب است كه امامان نيز هفت باشند قائل اول را نيست كه مسلم دارد اين را و تصديق نمايد اين را از ثانى.

پس اعتماد در امثال اين امور بر نقل است، يا از نبى يا از ائمه صلوات اللَّه عليهم، و اگر چه عقل اقتضاى آن ميكند كه لا بد است از شخصى كه قيام نمايد بامور و مصالح مردم، و دلالت كند ايشان را بطريق خيرات، و اهتمام نمايد باقامت حدود و استيفاء أموال و تفريق آن در وجوه آن، و حافظ نظام عالم باشد و غير از اين از مصالح، أما اقتضاى تعيين عدد معلومى نميكند و انحصار او در عدد دون عدد، و اين بصريح نقل معلوم مى‏شود يا بتأويل اگر احتياجى بتأويل باشد.

و آن نقولى كه من يافته‏ام در اين باب از آن جمله آنست كه نقل كردم از جمع بين صحيحين كه جامع آن حافظ أبى عبد اللَّه محمد بن أبى نصر بن عبد اللَّه الحميديست كه متفق عليه است مروى از جابر بن عبد اللَّه، و ديگر از جابر بن سمره كه گفت: از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه ميفرمود:

خواهد بود بعد از من دوازده امير پس از آن كلمه فرمود كه من نشنيدم بعد از آن پدر من گفت كه آن حضرت فرمود كه: همه از قريش باشند.

و در حديث شعبه نيز اين چنين وارد است و در حديث ابن عيينه آمده كه آن حضرت فرمود كه:

لا يزال امر مردم گذران باشد تا والى شود ايشان را دوازده امير كه از مردمان باشند بعد از آن كلمه فرمود كه بر من مخفى ماند از پدر پرسيدم كه چه فرمود گفت: فرمود كه: آنها همه از قريش باشند و در روايت مسلم وارد است از حديث سعد وقاص كه من نوشتم بجابر بن سمره و با غلام خود نافع فرستادم نزد او كه خبر كن مرا بچيزى كه شنيده باشى از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله پس نوشت بمن كه من از آن حضرت شنيدم در عشيه روز جمعه كه اسلمى را رجم فرمود كه ميفرمود: لا يزال دين قائم باشد تا وقت قيامت درآيد يا بيايد بر شما دوازده خليفه كه همه از قريش باشند.

و مثل اين روايت كرده عامر شعبى از جابر بن سمره، و حصين بن عبد الرحمن هم از او. و در مسند احمد حنبل از مسروق مرويست كه ما با عبد اللَّه در مسجد نشسته بوديم نزديك يك ديگر كه مردى درآمد و گفت: اى پسر مسعود آيا هيچ حديث كرد پيغمبر شما بشما كه بعد از او چند خليفه خواهند بود؟ گفت: بلى فرمود كه: عدد ايشان عدد نقباى بنى اسرائيل باشد.

و ما طلب ميكنيم از ايشان بعد از نقل اين اخبار كه تعيين كنند اين دوازده خليفه را، پس لا بد است ايشان را يكى از دو امر.

يا تعيين اين عددشان مى‏بايد كردن و اين خود ممكن نيست زيرا كه ولات اين امر از صحابه و بنى اميه و بنى عباس زياده از پنجاه بودند.

يا مقرر و مسلم‏شان مى‏بايد داشت كه اخبار وارده كه در اين كتب مذكور است همه واهى و ضعيف و غير مصحح است و اعتماد را نميشايد، و ما باين قول از ايشان راضييم و شكر ايشان مى‏گوئيم كه فوائد بسيار بر اين مترتب است.

يا التزام بقسم ثالث نمايند كه آن اقرار بائمه اثنى عشر است از جهت انحصار آن در اين اقسام ثلاثه و اين الزاميست زيديه را نيز، و اين الزام را محيص و مفرى نيست اگر انصاف پيش آرند و طريق حق را از دست نگذارند و از مكابره و عناد بگذرند كه حق از باطل امتياز يافته و پرتو نور حقيقت‏ بر دل هر منصف تافته.[[3]](#footnote-3)

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره اسرا، آیه 79 [↑](#footnote-ref-1)
2. کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ج1، ص 53 [↑](#footnote-ref-2)
3. کشف الغمه، اربلی، ج1، ص 54- 57 [↑](#footnote-ref-3)